

از حل و نظای بانو!

کلدونه



شهری، خرجش کنم که قسمت تو و این صفحه شد. چه کنیم؟ این هم روی همه حق خوری‌ها! می‌گویم، مال خودت، جبران همه حق خوری‌ها! ولی شنیدن این چند جمله خالی از لطف نیست، هیچ می‌دانی چی شد که دخترها راهی سربازی شدند؟ سر تکان می‌دهد که یعنی نه. می‌گویم، برای می‌گویم، محمدرضا شاه که شیفته غرب و زندگی غربی بود و می‌کوشید ایران را یک کشور متمدنی نشان بدهد، زندگی ظاهر شوند. او در ۱۹ دی ۱۳۴۱ کنگره‌ای به نام کنگره «آزادمردان و آزاد زنان» تشکیل داد و در آن طرحی شش ماده‌ای به نام «انقلاب شاه و مردم»، «انقلاب سفید» ارائه داد. پیش‌تر رضاخان ۱۹ دی را روز «آزادی زن» اعلام کرده بود و هر سال برنامه‌هایی

می‌گویم، بین پایه‌بوق جان! قرار نبود از این حرف‌های بودار بزی‌ها. «دیدار» یک نشریه کاملاً پایبند به ارزش‌های انقلاب است و هیچ از این حرف‌ها خوشش نمی‌آید. تو که نمی‌خواهی نان ما را آجر کنی؟! می‌گویم، من کی حرف نان آجر کن زدم؟ من فقط گفتم که این سنت حسنه! باید احیا شود؛ همین. می‌گویم پایه‌جان! همین‌جوری روی هوا حرف زدن همچنین هم خوب نیست‌ها. بهتر است کمی کنکاش کنی تا بفهمی درد پهلوی چی بود که از این ابتکارات به‌خرج می‌داد. می‌گویم، تو که می‌دانی بگو. من که می‌دانم می‌خواهی ماست‌مالی بکنی بروی کارش؛ پس این یک سطل ماست را که با چندراز حقوق سربازی گرفته‌ام، بگیر که کم نیاوری. آورده بودم تا تسوی مرخصی داخل

این «پایه‌بوق» از صبح علی‌الطول آمده و پشت این در، بس نشسته که ای آه، ای فغان، ای ناله... یالا بلند شوید و حق من و تمام پایه‌بوق‌ها را از این دنیا بگیرید و گرنه دیگر نه من، نه شما! شکایت‌تان را می‌برم صفحه‌ی «پسرانه». یک آبرویی ازتان می‌برم که بیا و بین.

می‌گویم، آخر چه حقی؟ چه آشی؟ چه کشکی؟ چی می‌گویی تو؟ می‌گویم، آقا این انصاف نیست. این آخر بی‌عدالتی است. این عین ناجوانمردی است. چرا ما باید «آش‌خور» بشویم و شما «ترمه‌خانم»‌ها راست‌راست برای خودتان بگردید؟ چطور همه‌جا فریاد «تساوی حقوق زن و مرد»‌تان گوش فلک را کر کرده، ولی این‌جا صدایش را در نمی‌آورید؟ سرتان را مثل کبک کرده‌اید زیر برف و به روی خودتان هم نمی‌آورید.

می‌گویم، اولاً من کی از این فریادها زدم؟ دوما می‌شود واضح‌تر بگویی چی شده که این‌طور زخه‌موره می‌کنی و آه و فغان راه انداخته‌ای؟! می‌گویم، همین دیگر! نشسته‌ای پشت درهای بسته و برای خودت کاغذ سیاه می‌کنی و هیچ خبر نداری که توی دل ما چی می‌گذرد. هیچ تابه‌حال شده از خودت پیرسی که چرا ما بی‌نواها باید هجده ماه از بهترین دوران زندگی‌مان را بگیریم کف دست و برویم سربازی، ولی شماها بنشینید توی خانه و برای خودتان کوبلن بدوزید و باشگاه بروید و دانشگاه را تسخیر کنید؟! چرا یکی نیست شما را فراخوان کند و دفترچه آماده به خدمت دست‌تان بدهد؟ ظلم از این بزرگ‌تر؟ می‌گویم، آهان! بگو چرا این‌قدر جلدوولز می‌کنی. ناراحتی که چرا باید تنهاتنها آتش بخوری. ببینم! حالا اگر خانم‌ها هم بروند آتش خوری، دردی از تو دوا می‌شود؟

می‌گویم، دلم که خنک می‌شود. اصلاً بگو ببینم، چرا در زمان رژیم «پهلوی» دخترها هم می‌رفتند سربازی، ولی الان خبری از این حرف‌ها نیست.





پرونده ویژه

دیدار

۳۳

ش ۱۳۲۲



و شلوار» که باید در کلاس‌ها با لباس فرم حاضر می‌شدند و بسته به هر موقعیتی از لباس فرم خاصی استفاده می‌کردند. آن‌ها همگی در دوره آموزش، درجه گروهان سومی داشتند، ولی پس از طی این دوره و کسب معدل به گروهان اول یا دومی ارتقای درجه می‌یافتند.

تعداد سپاهیان در هر روستا بستگی به جمعیت آن داشت. آن‌ها موظف به شرکت در جشن‌ها همراه کدخدا، فرماندار و بخشدار منطقه بودند و در کارهای عمرانی و آبادی روستا مانند آسفالت و مدرسه‌سازی شرکت می‌کردند.

سپاه دانش هر شش ماه یک بار اقدام به عضوگیری می‌کرد و از زمان آغاز فعالیتش تا زمان انقلاب ۲۱ دوره عضوگیری کرد. کسانی که موفق به پایان دوره‌ی دوساله سپاه دانش با معدل عالی می‌شدند، می‌توانستند وارد «دانشگاه سپاهیان انقلاب» شوند و یا به استخدام وزارت فرهنگ آن دوران دربیایند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سپاه دانش و بهداشت منحل شدند و دختران از رفتن به سربازی معاف شدند.

پایه‌بوق کمی جابه‌جا می‌شود و می‌گوید، چه حیف! حالا نمی‌شد پسرها معاف می‌شدند و می‌رفتند دنبال نان درآوردن و دخترها می‌رفتند سربازی که وقتی می‌آمدند خانه نان داغ بخورند؟

می‌گویم، چه عرض کنم؟ این هم نظری است برای خودش، ولی فعلا شما باید بجنبید؛ چون تا چند دقیقه دیگر مرخصی ساعتی‌تان تمام می‌شود و اضافه‌خدمت روی شاخ‌تان است.

پایه‌بوق مثل ترقه از جا می‌پرد و می‌گوید، هرچه می‌کشم از دست شما «خاتون‌باجی» هاست. اگر فردا رفتم و معتاد شدم و افتادم توی جوب، نگوئید چرا! درد من از آش‌خوری است.

می‌خندم و می‌گویم، سرباز به این نازنازی، نویر است والا. بدو که اضافه‌خدمت را خوردی.

پایه‌بوق مثل باد می‌دود و غیب می‌شود.

در رابطه با کشف حجاب اجرا می‌کرد. اصلاحات ارضی، سپاه دانش، شرکت زنان در انتخابات، ملی شدن جنگل‌ها، فروش سهام کارخانه‌های دولتی به‌عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی و سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، اصول شش‌گانه این انقلاب بودند.

علما و مراجع که عقیده داشتند این اصول، فریب مردم، به‌ویژه زنان است و اقتصاد مملکت را به باد می‌دهد، با این طرح مخالفت کردند؛ اما شاه توجهی به اعتراض‌ها نکرد و باوجود تعطیلی مجلس، برای قانونی جلوه دادن این اصول، آن‌ها را به همه‌پرسی گذاشت. همه‌پرسی با نبرنگ و تقلب برگزار شد و اصول انقلاب سفید به تصویب رسید.

یکی از بندهای این انقلاب، «سپاه دانش» بود که در آن دختران و جوانان دیپلمه در یک دوره، آموزش می‌دیدند و سپس برای آموزش به روستاها فرستاده می‌شدند. به این ترتیب، دختران نیز به‌نوعی مشمول خدمت وظیفه می‌شدند.

شاه قصد داشت تا با فرستان دختران با پوشش خاص به روستاها، فرهنگ غربی‌ای را که در طول دوره‌ی آموزش بهشان القا شده بود، جایگزین فرهنگی عمومی مردم کند. زنان داوطلب در قالب «سپاهیان بهداشت» و «سپاهیان دانش» برای تدریس یا انجام فعالیت‌های امدادی و درمانی راهی روستاها و مناطق دورافتاده می‌شدند. داوطلبان سپاه دانش بیش‌تر کسانی بودند که پس از گرفتن دیپلم، در دانشگاه‌ها پذیرفته نشده بودند و عضویت در این سپاه، آینده‌ی شغلی‌شان را به‌عنوان آموزگار تأمین می‌کرد.

اعضای سپاه دانش و بهداشت موظف به گذراندن دوره‌ای چهارماهه بودند و دوشنبه و چهارشنبه هر هفته در پادگان‌های بزرگ شهر، تعلیم تیراندازی می‌دیدند. رژه می‌رفتند و رفتاری نظامی داشتند. در سایر روزها نیز شیوه تدریس در پنج پایه را آموزش می‌دیدند.

سپاهیان دانش و بهداشت سه دست لباس مختلف داشتند؛ «بلوز و دامن»، «کت و دامن» و «کت